بسم الله الرحمن الرحیم

انیمیشن حضرت آدم علیه السلام

ویژه ی نوجوانان

قسمت اول

تصویر کره ی زمین از دور در کهکشان نمایان است و گویی مخاطب با پرواز به آن نزدیک می شود و جای جای کره ی زمین رو با آدم ها به شکل ها و رنگ ها، با زبان ها و لهجه های مختلف می بیند و هر یک از آنها به کاری مشغول و دوباره به آسمان پرواز می کند و از آسمان و کهکشان های

مختلف میگذرد و نوری سفید تمام دید مخاطب را می گیرد و اینک او به دنیایی دیگر وارد شده است.
از همان ابتدای کار که از نمایش کره ی زمین آغاز شد، صدای راوی با مخاطب همراه است و هدایتگر اوست.
راوی.....(می تواند با استفاده از معانی آیات قرآن درباره آفرینش زمین، جملاتی درباره ی انسان ها و خلق ایشان در رنگها و زبانها ی مختلف ، با

استفاده از کلمات ساده متناسب با تصاویر صحبت کند و با سوق دادن چشمان مخاطب به طرف آسمان و وارد کردن او به دنیای دیگر، به داستان آفرینش وارد شود.
در تمام داستان راوی روایتگر است و مخاطب روایت او را در قالب انیمیشنی بدون کلام می بیند.)

پس از جملات آغازین راوی که قاعدتاً باید جذب کننده ی مخاطب به داستان باشد:
و اینگونه آغاز شد، داستان آفرینش
خداوند متعال قبل از اینکه آدم رو خلق بکنه، موجودات دیگه ای خلق کرده بود به نام جن . حارث یکی از اونها بود و بر روی زمین با همنوعان خودش زندگی می کرد.

تا اینکه این مخلوقات به سرکشی، فساد، قتل و خون ریزی در بین خود و قوم نسناس که قبل از انسان ها خلق شده بودند ، پرداختند.
وقتی که فتنه و فساد و کشت و کشتار در میان اونها برپا شد، خداوند بزرگ اراده کرد که اونها رو نابود بکنه، به همین خاطر عده ای از ملائکه رو فرستاد تا با شمشیرهای خودشون با اونها مبارزه کنند و همه رو از بین ببرند.

در اون موقع حارث جان سالم به در می بره و از مرگ نجات پیدا میکنه و به دست فرشته ها اسیر می شه.
اون با التماس و زاری فراوان به فرشته ها میگه: من از جمله مؤمنان هستم . من در فتنه و فساد قومم مشارکت نداشتم. شما تمام هم نوعان من رو کشتید و من تنها موندم. خواهش می کنم من رو به آسمان ببرید تا اونجا بین شما باشم و همراه شما خدای بزرگ رو عبادت بکنم.

فرشتگان از خداوند جویای تکلیف شدند و خداوند به اونهااجازه داد تا اون رو به آسمان ببرند.
حارث زمانی که به آسمان رسید، به گردش در آسمان ها پرداخت، همونطور که می گردید و همه جا رو بررسی میکرد، لوحی رو دید که چیزهایی روی اون نوشته شده بود:

{ من پاداش هیچ عمل کننده ای را ضایع نمی کنم؛ بلی، کسی که کاری کند و اراده ی دنیا نماید، خداوند دنیا را به او می بخشد و کسی که آخرت را بخواهد خداوند او را به آرزویش می رساند. و کسی که پاداش آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر نتیجه اش می افزاییم و آنها که فقط مال دنیا را می طلبند، کمی از آن به آنها می دهیم، اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند}

حارث پیش خودش فکر کرد که آخرت نسیه است و دنیا نقد . بهتره که دنیا رو بدست بیارم.
به همین ترتیب تصمیم گرفت دنیا رو به وسیله ی عبادتهای طولانی بدست بیاره. به خاطر همین اونقدر در بین فرشته ها عبادت کرد تا سرور و رئیس همه ی اونها شد و بین اونها به خاطر عبادتهای طولانی به عزازیل (عزیز خدا) و طاووس ملائکه مشهور شد.

حارث اولین کسی بود که نماز خوند و یک رکعت اون چهارهزارسال طول کشید.
او اونقدر عبادت کرد که جایگاهش به آسمان دوم رسید و بعد از اون با عبادتهای طولانی خودش ، آنچنان جایگاهش رو بالا برد، تا اینکه به آسمان هفتم راه پیدا کرد.

او در کنار عرش الهی منبری داشت و بالای اون می رفت و ملائکه رو نصیحت میکرد و همه ی ملائکه هم در مقابل او با احترام می ایستادند.

منابع:

- کتاب نهج البلاغه جلد 2 صفحه ی 48
- کتاب حیات القلوب نوشته ی علامه مجلسی جلد 1
- دائرة المعارف شالشیعیه العامه. جلد 2. صفحه ی 199

- مجمع البحرین ، طریحی، جلد 1 صفحه ی 239

قسمت دوم
حارث به خاطر عبادتهای زیادش در درگاه خداوند ، اونقدر مقامش بالا رفته بود که دیگه یکی از فرشته ها محسوب می شد.

درسته که حارث از جنس فرشته ها نبود اما همه ی فرشته ها، اون رو یکی از خودشون می دونستند و اصلا به این فکر نمیکردند که اون از جنس خودشون نیست و شاید هم نمی دونستند. اما خدای بزرگ همه چیز رو می دونست.

حارث به خاطر جایگاهش اونقدر مغرور شده بود که همش با خودش می گفت: اگه یک روز جایگاه من رو به یکی دیگه بدن، من هیچ وقت ازون اطاعت نمی کنم.
زمان به همین منوال سپری شد و یک روز فرشته ها توی لوح دیدن که نوشته : به زودی یکی از مقربان درگاه الهی به نفرین ابدی گرفتار میشه.

فرشته ها دور حارث جمع شدن و اصرار میکردن که حارث براشون دعا کنه که به این بلا گرفتار نشند.
حارث هم به اونها میگفت: این ماجرا به من و شما ارتباطی نداره.
اما فرشته ها اونقدر اصرار کردند که حارث براشون دعا کرد: خدایا! اینها رو از این نفرین، در امان نگه دار. ولی خودش را به خاطر غروری که داشت فراموش کرد.

روزها گذشت تا اینکه حارث دید که بر در بهشت نوشتند که: نزد ما بنده ایست که او را به انواع نعمتها ، گرامی میداشتیم. اما اگر او را به کاری واداریم، سرپیچی می کند و به لعنت ابدی گرفتار خواهد شد.
حارث سالها در عبادات و سجده های خویش، او را لعن میکرد غافل از اینکه یک عمر خودش را لعن می کند.
روزی دید که بر لوح نوشته: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

پرسید: پروردگارا! این ملعون رانده شده کیست؟
خداوند فرمود: بنده ایست که او را به انواع نعمتها مخصوص می گرداندم ولی نافرمانی ام خواهد کرد و ذلیل و پست خواهد شد.
حارث گفت: او را به من نشان بده تا هلاکش کنم.
خداوند فرمود: زود است که او را بشناسی. هنوز او از فرمان من سرپیچی نکرده که مستوجب مجازات باشد.

حارث بعد ازآن همچنان در بین فرشته ها به عبادت ادامه میداد تا اینکه خداوند اراده فرمود که برای خودش در روی زمین جانشینی قرار بده.
بنابراین فرمود: ای ملائکه ی من، من میخواهم خلیفه ای در زمین قرار دهم.
به این ترتیب ملائکه رو از تصمیم خودش آگاه کرد.
حارث در این به روی زمین آمد و فریاد زد: ای زمین! من آمده ام که تو را نصیحت کنم. خداوند اراده کرده است که از تو پدیده ای به وجود آورد که

برترین موجودات باشد. اما من می ترسم که در برابر خداوند ، مرتکب گناه شود و در داخل آتش بی افتد که در این صورت ، تو در داخل آتش خواهی سوخت.
وقتی که ملائکه مقرب آمدند که از تو خاک بردارند، آنها را به خداوند بزرگ قسم بده که از تو خاک نگیرند.
منابع:

مجمع البیان ؛جلد یک. صفحه 163
سوره بقره؛ آیه 29 و 30
تفسیر برهان؛ جلد 2.